

بررسی روایت مشهوری که عصمت و یا علم غیب امام (ع) را نفی می‌کند

حیدر حب الله

ترجمه: محمد رضا ملانی

سوال¹: خیلی وقتها پیش، گویا روایتی را خواندم یا شنیدم که مضمون آن اینچنین بود که یکی از ائمه علیهم‌السلام وضو می‌گرفت یا غسل می‌کرد و آب به برخی از اجزاء بدنش نرسید. سپس برخی از صحابه به ایشان، اطلاع دادند که فلان قسمت بدن شما، خشک است. امام علیه‌السلام برگشت و آن قسمت را شست. منبع این روایت چیست؟ چقدر صحت دارد؟ با تشکر.

پاسخ: این روایت را مرحوم کلینی نقل می‌کند و سند آن در نزد همه، صحیح است. روایت اینگونه است:

عبدالله بن سنان از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: پدرم – امام باقر علیه‌السلام – غسل جنابت کرد. به ایشان گفته شد: مقداری از پشت شما، خشک مانده و آب به آن نرسیده است. امام باقر علیه‌السلام جواب داد: چه می‌شد ساکت می‌ماندی؟ سپس آن قسمت را با دست خود مسح کرد و خیس نمود.²

سند این روایت، در نزد همه معتبر است و علامه مجلسی آن را صحیح دانسته است.³ همچنین شیخ طوسی نیز همین روایت را با سند دیگری که به «ابی بصیر» می‌رسد نقل می‌کند که این سند نیز از نگاه اکثر علماء، صحیح است.⁴ بنابراین از جهت سند و نیز مصدر، هیچ کسی در این روایت – تا آنجا که من می‌دانم – اشکالی نکرده است.

اما از جهت دلالت و معنای این حدیث، باید گفت برخی در فهم آن و چگونگی جمع میان این روایت از یک سو و نظریات امامت در رابطه با صفات ائمه و مقامات ایشان از سوی دیگر، به مشکل برخورد کرده‌اند. در این رابطه دو رویکرد اساسی ظاهر شد:

رویکرد اول که این روایت را به بحث سهو امام علیه‌السلام و یا آنچه که در تنافی با عصمت اوست مرتبط می‌داند. لذا معتقد است امام علیه‌السلام در شستن آن قسمت از بدنش، سهو کرد. با این وصف، این

¹ حیدر حب الله، إضاءات فی الفكر والدين والاجتماع 5: سوال: 701.
² «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: اغْتَسَلَ أَبِي مِنَ الْجَنَابَةِ فَوَيْلٌ لَهُ قَدْ أَبْقَيْتَ لَمْعَةً فِي ظَهْرِكَ لَمْ يُصْبِهَا الْمَاءُ فَقَالَ لَهُ مَا كَانَ

عَلَيْكَ لَوْ سَكَتَ ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِكَ الْمَمْعَةَ بِيَدِهِ.» کلینی، الکافی، ج 3 ص 45.

³ مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج 13 ص 138.

⁴ الطوسی، تهذیب الاحکام، ج 1 ص 365.

روایت، دلیلی بر جواز سهو امام علیه‌السلام خواهد بود و به دیگر ادله‌ی جواز سهو امام، اضافه می‌شود. این قول را برخی از علمای امامیه انتخاب کردند که شاخص‌ترین آنها در میان متقدمین، شیخ صدوق و در میان متاخرین، شیخ تستری است. حتی مرحوم تستری – که از بزرگترین علمای معاصر در علم رجال است – ادعا می‌کند روایاتی که دلالت بر سهو پیامبر و ائمه علیهم‌السلام می‌کنند متواتر است. او این مطلب را در رساله‌ای که آن را به کتاب قاموس الرجال ملحق کرده و دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم در انتهای کتاب چاپ کرده ذکر می‌کند. البته متأسفانه این رساله – در انتهای همان کتاب قاموس الرجال – به صورت نسخه‌ی خطی چاپ شده و دلیلش را نمی‌دانیم. عجیب است که کتاب قاموس الرجال در 12 جلد بزرگ، تحقیق شود و به شکل جدید چاپ گردد ولی این رساله که از 30 صفحه تجاوز نمی‌کند به همان شکل خطی در انتهای آن کتاب چاپ می‌شود بدون اینکه حروف چینی جدیدی انجام شود و برای این کار، عذرهایی هم آورده می‌شود. نمی‌دانم آیا چاپ این رساله به صورت خطی در انتهای قاموس الرجال به این دلیل است که تستری قائل به سهو النبی بوده و از اینکه انتقاداتی متوجه جامعه مدرسین بابت چاپ این رساله شود ترسیده اند و یا اینکه قصه چیز دیگری است که ما از آن اطلاع نداریم؟ فعلاً قصد نداریم نسبت به کسی سوء ظن داشته باشیم ولی این مسأله، برای من عجیب است. قبلاً از یکی از برادران فاضل خواستم این رساله را به همراه رساله‌ی منسوب به شیخ مفید در رابطه با نفی سهو پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله – به عنوان دو دیدگاه محترم که در مقابل هم قرار دارند – برای مجله‌ی «الاجتهاد و التجدید» تحقیق کند. وی این کار را انجام داد ولی بعد از آن، عذر خواست. علت این کار را متوجه نشدم. چه بسا وی می‌ترسید و یا نگران از چیزی بود و یا شرایط خاصی داشت که درکش می‌کنیم. ما از هر محقق‌ی که این دو رساله را برای نشر در رساله‌ی «الاجتهاد و التجدید» تحقیق کند استقبال می‌کنیم و از خداوند متعال می‌خواهیم به ما توفیق بدهد تا نظرات اجتهادی و متقابل علمای بزرگ دینی – رضوان الله تعالی علیهم – را منتشر کنیم و این انتشار – بدون گزینش و تمییز – حق ایشان بر نسل‌های بعدی است.

نتیجه‌ی رویکرد فوق این شد که کسانی که معتقد بودند نظریه‌ی عصمت، شامل باب سهو در موضوعات – حتی موضوعات عملی شرعی – نیز می‌شود به بحث و تحلیل این روایت پرداخته و تلاش کردند این روایت را در تعارض با عصمت و ادله‌ی آن معرفی کنند و به همین دلیل، به تاویل آن روی آوردند به گونه‌ای که این اشکال از روایت مذکور، مرتفع گردد. بدین منظور تلاشهایی صورت گرفته که مهمترین و مشهورترین آنها عبارتند از:

1. امام باقر علیه‌السلام این کار را به منظور تعلیم دیگران انجام داده نه اینکه ملتفت و متوجه موضوع نبوده است. امام علیه‌السلام عالم به واقع بود ولی این کار را انجام داد تا فلان صحابه، متوجه شود و به او بگوید و امام علیه‌السلام آن قسمت را مسح کرده و به آن صحابه اشاره کند که واجب نیست این موضوع را به طرف مقابل، خبر بدهی. این تفسیری است که تعداد زیادی از علماء آن را پذیرفته اند.

ولی این تفسیر، در واقع، یک تاویل محض بوده که بر روایت تحمیل شده است در حالی که در روایت مورد بحث، قرینه‌ای وجود ندارد که به این موضوع اشاره کند. این تفسیر یک فرض بدون شاهد است که ارائه‌ی آن به منظور جمع بین ادله‌ی عام عصمت و مفاد این روایت می‌باشد؛

و الا هر کسی که این روایت را بخواند به ذهنش این معنی خطور می‌کند که امام علیه‌السلام، حواسش نبود که این قسمت از بدن را نشسته است. شاید به دلیل همین مطالبی که گفتیم محدث بحرانی این تفسیر را بعید می‌شمارد و می‌گوید: «بعید بودن این تفسیر، واضح است».⁵

2. برخی همچون فاضل هندی و محقق نجفی و دیگران، بر این باورند که روایت مذکور، نشان می‌دهد آن شخص، به گمان خود، پنداشته که مقداری از پشت امام، خشک مانده و ایشان آن قسمت را نشسته است.

به نظر من این توجیه، غریب و نامانوس است؛ اگر آن شخص، به اشتباه پنداشته که به مقداری از پشت امام علیه‌السلام، آب نرسیده، چه معنایی دارد که امام بعد از خبر آن شخص، آن قسمت از بدن خود را دوباره مسح کند؟ آیا انسان عادی که این روایت را مطالعه می‌کند چنین احتمالاتی را می‌فهمد؟ چرا امام بعدی این حادثه را به ما خبر داد؟ به نظر من اینها تاویلاتی است از سوی کسانی که فقط می‌خواهند به هر طریقی از بحران تعارض این روایت با مقوله‌ی عصمت، فرار کنند. برای همین ملاحظه کنید چگونه آیت الله سید محمد باقر صدر، این روایت را به صورت عادی در مباحث فقهی‌اش می‌فهمد وقتی می‌گوید: «... از ظاهر این روایت چنین بر می‌آید که مطابق با واقع است و برای همین، امام صادق علیه‌السلام در ذیل آن می‌گوید که امام باقر علیه‌السلام آن قسمت از بدن را مسح کرد و این یعنی آن قسمت از بدن همانطور که شخص خبر داده، خشک بوده است...».⁶

3. برخی دیگر از علماء همچون محدث بحرانی⁷ معتقدند امام علیه‌السلام هنوز غسل خویش را تمام نکرده بود و برای همین به آن شخص فرمود: «چرا ساکت نشدی؟» یعنی من خود می‌دانم که آن قسمت هنوز شسته نشده و هنوز غسل تمام نشده است.

این تفسیر نیز واضح نیست، زیرا اگر قضیه آنطور بود که محدث بحرانی می‌گوید چرا امام علیه‌السلام به آن مرد فرمود: «چه می‌شد اگر خبر نمی‌دادی و ساکت می‌شدی؟» و بعد از اخبار آن شخص، آن قسمت بدن خویش را مسح کرد؟ این کلام امام علیه‌السلام به معنای این است که سکوت آن شخص، توجیه شرعی داشت و نیازی نبود که امام باقر علیه‌السلام را به خشک بودن قسمتی از بدنش، آگاه گرداند. همچنین اگر توجیه محدث بحرانی درست باشد چه معنی داشت امام صادق علیه‌السلام این قضیه را از پدر خویش نقل کند؟ چه خصوصیتی در این موضوع وجود داشت؟ به نظر دلیل این همه تکلفات و زحمتهای، این است که متوجه شدند این روایت با عصمت امام علیه‌السلام منافات دارد؛ در غیر این صورت، اگر روایت را به حال خود رها می‌کردند تا به صورت عرفی در ذهن هر انسانی – به دور از تأثیرات ایدئولوژیک عصمت – فهمیده شود گمان نمی‌کنم نیازی بود تا به این تفاسیر پناه ببرند. البته این روایت، صراحت ندارد و منصوص در موضوع نیست ولی جدا ظهور در آن دارد.

⁵ بحرانی، الحدائق الناظرة فی احکام العترة الطاهرة، ج 3 ص 85.

⁶ صدر، بحوث فی شرح العروة الوثقی، ج 2 ص 94.

⁷ بحرانی، الحدائق الناظرة فی احکام العترة الطاهرة، ج 3 ص 85.

رویکرد دوم این روایت را به دو باب «علم امام» و نیز «خطای امام در موضوعات» مرتبط می‌داند نه به باب سهو امام؛ این رویکرد در فهم روایت مذکور، به نظر من صحیح است. مضمون این روایت، مربوط به علم امام نسبت به موضوعات است و اینکه امام علیه‌السلام تمام موضوعات را نمی‌داند زیرا عالم به غیب نیست؛ لذا امام غسل کرده و گمان می‌کند آب به تمام پشتش رسیده است؛ زیرا مفروض این است که اشتغال یقینی امام علیه‌السلام به تکلیف، باعث می‌شود تا فارغ شدن قطعی از آن تکلیف بر ایشان واجب باشد. پس خطا، در تصور حصول فراغ یقینی است که یک موضوع خارجی می‌باشد نه اینکه امام علیه‌السلام فراموش کرده باشد که آب را به تمام پشتش برساند؛ بین این دو، فرق است و باید دقت شود. ولی آن شخص، توجه امام علیه‌السلام را به این نکته جلب کرد که آب به تمام پشتش نرسیده است لذا برای امام علیه‌السلام – بعد از تصویری ناصحیح – علم حاصل شد. لذا این روایت، با عصمت امام علیه‌السلام منافاتی ندارد؛ یعنی این روایت، ثابت نمی‌کند امام علیه‌السلام، مرتکب گناهی شده است و یا در تبلیغ دین، اشتباه و خطایی مرتکب شده و یا نسبت به چیزی سهو کرده است؛ البته این روایت، علم امام به امور غیبی را نفی می‌کند؛ زیرا اگر امام علیه‌السلام عالم به غیب بود خشک ماندن مقداری از پشتش و نرسیدن آب به آن قسمت، از وی مخفی نمی‌ماند و در تصور رسیدن آب به پشتش، خطا نمی‌کرد. این معنی، نزدیک ترین فهم به روایت فوق است؛ پس این روایت از یک سو، علم به غیب را نفی می‌کند و از سوی دیگر، عصمت در موضوعات خارجی را نیز نفی می‌کند ولی به اصل عصمت – که مورد اتفاق همه است – تعریضی ندارد. این دو مسأله – یعنی علم به غیب و عصمت در موضوعات خارجی – مورد اختلاف بین خود علمای امامیه تا امروز است و این اختلاف نظر، مسأله‌ای پوشیده نیست.

بنا بر این تفسیر اخیر:

1. اگر شخصی بنا را بر این بگذارد که امام علیه‌السلام مطلقاً عالم به غیب نیست بلکه برخی از امور غیبی را می‌داند و برخی را نمی‌داند در این صورت، مضمون روایت فوق در نزد او از این جهت، صحیح خواهد بود. قبلاً گفتیم نظریه‌ی بهتر این است که بگوییم عالم بودن معصومین علیهم‌السلام به همه‌ی امور غیبی، ثابت نشده است و این نظریه – بعد از اینکه دلیلی عقلی محکم و قطعی برای علم غیب امام به همه‌ی امور، وجود ندارد – از قرآن به دست می‌آید؛ قرآنی که اخبار و روایات متعارض در این موضوع بر آن عرضه می‌شود و آن روایاتی که موافق با مضمون قرآن است – با توجه به قانون «موافقت با قرآن»⁸ – ترجیح داده می‌شود. لذا اشکالی ندارد که امام علیه‌السلام نسبت به برخی از موضوعات خارجی، مطلع نباشد؛ همچون عدم اطلاع نسبت به اینکه احمد الآن در فلان خیابان است و یا عدم اطلاع نسبت به برخی از فنون و مهارت‌ها مانند نجاری و آهنگری و خیاطی و ...؛ البته اگر به هر دلیلی به شناخت این مسائل، نیاز پیدا کرد می‌تواند متوجه خداوند شده و از خدا بخواهد علم آن را به او عطا کند و خداوند هم دعای امام را اجابت کرده و او را نسبت به آنچه نیاز دارد آگاه می‌گرداند. سیره‌ی انبیا و ائمه علیهم‌السلام اینگونه بود که با مسائل،

8. قانونی در باب روایات متعارض که می‌گوید هر گاه با دو روایت متعارض، مواجه شدید آنها را بر قرآن عرضه کنید و روایتی را

انتخاب نمایید که با قرآن، در تعارض نیست. (مترجم)

به صورت عادی تعامل می‌کردند و بر همین روش و سیره، آثاری را مترتب می‌نمودند. این تصویر، از جهت ارتباط روایت فوق با مسأله‌ی علم غیب امام علیه‌السلام است.

2. اگر کسی بنا را بر معصوم نبودن پیامبر و ائمه علیهم‌السلام در موضوعات خارجی – که یکی از مصادیق آنها، موضوعات خارجی شرعی است – بگذارد باز هم این روایت کاملاً مورد قبول او خواهد بود. اما اگر خطای امام علیه‌السلام در موضوعات خارجی – مخصوصاً موضوعات خارجی شرعی مانند آنچه در این روایت آمده است – را محال بداند این روایت را متعارض با مبنای خود خواهد یافت و لازم است این روایت را در کنار دیگر روایات مرتبط با آن، ملاحظه کند تا بعد از آن به نتیجه‌ی نهایی برسد.

به همین دلیل است که نمی‌توان برای ارائه‌ی نظریه‌ی نهایی، فقط به این روایت نگاه کرد؛ بلکه باید – برای فهم موضوع علم امام و مسأله‌ی خطای امام در موضوعات خارجی – یک نگاه کلی و جامع به همه‌ی نصوص دینی مرتبط با این موضوع انداخت که یکی از این نصوص، همین روایت است؛ سپس تحقیقی فراگیر و مقارن را انجام داده تا به نتیجه‌ی نهایی برسیم. در غیر این صورت، مرتکب خطای روشی می‌شویم مانند اینکه فقط بر این روایت تمرکز کنیم و بر طبق آن حکم کرده و سپس روایات دیگر را تاویل نموده و یا کنار گذاریم؛ و یا بر عکس، مسأله‌ی عصمت در موضوعات خارجی یا علم امام را به مثابه‌ی امری مسلم تلقی کنیم و وقتی به این روایت رسیدیم آن را تاویل کنیم. تمام اینها، خطای روشی است. باید تمام این روایات را – با در نظر گرفتن نصوص قرآن و نیز حکم عقل – کنار هم قرار داد تا از خلال یک نگاه مقارن و فراگیر و موشکافانه به آنها، به نتیجه‌ی نهایی رسید.

آنچه گذشت، نگاهی کوتاه پیرامون روایت مذکور بود و تفصیل آن را باید به محل مناسب خویش موکول کرد؛ البته علم در نزد خداوند متعال است و بس.